

جامعه‌ی ایران دل‌واپس آینده است و آن، اجتناب از درغلطیدن دوباره زیر سلطه‌ی چرخه‌ای از حاکمیت قدرتی که اکثریت جامعه را فاقد صلاحیت خوداندیشی و خودتعیینی برای به دست گرفتن سرنوشت خویش می‌نگرد و با واقف بودن و تصدیق نیازهای تاریخی - اجتماعی و اقتصادی جامعه، اما همان اکثریت را از ظرفیت اندیشیدن به حل آن نیازها مورد انکار قرار می‌دهد. تشویش از آینده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی نه تنها در ایران، که به طور جهانی، اذهان بشریت را با این واقعیت روبرو ساخته که جهان با مناسبات کنونی در تمامیت‌اش - که سرشار از تضادهاست - غیر قابل اصلاح رو به انحطاط و با بحران اقتصادی تمام عیار - که زوال مداومی را می‌پیماید - هم از سپردن سرنوشت جهان به دست خویش امتناع می‌ورزد و هم خود نیز از پاسخ به آن ناتوان می‌باشد. بنابراین، سخن از اوضاع کنونی جامعه‌ی ایران بدون رابطه‌ی آن - و بررسی - با وضعیت بحران جهانی ممکن نخواهد بود؛ چرا که سرنوشت تاریخی جامعه‌ی ما مجزا از سرنوشت تاریخی دیگر جوامع نیست. بنابراین، شناخت شرایط اجتماعی و تاریخی جوامع دیگر، روشن‌گر جوهی از شرایطی می‌باشد که یا تجربه کرده‌ایم و یا در پیمایش‌هایمان ادعای واعظین لیبرال، که تاریخ انقلابات و تغییرات رادیکال پایان یافته است، ثابت نمود که بایستی شکل با وجود تمامی تضادهایش متناسب با محتوا باشد. انعطاف و ظرفیت سرمایه و قدرت دولتی آن، هر دو به مثابه شکل و محتوا از یک سرشت همگنی در نابرخورداری از اصلاح مواجه می‌باشد. هستی میلیون‌ها انسان از گرسنگی با آتش‌افروزی و اجماع خشن جنگی در واکنش به استبداد و دیکتاتوری با نابودی پاسخ می‌گیرد؛ مبارزه‌ی میلیاردها انسان برای آزادی و رفاه زندگی، با نام آزادی به سکوت کشیده شده و نام آزادی به گروگان گرفته شده است. دموکراسی سرمایه‌داری، ذاتی مشکل سامان‌دهی حیات اقتصادی و گرفتار بحران را تنها در بستر جنگ جست‌وجو می‌کند. جنگ و حمایت از جنگ، صفت هژمونیک بین‌دنی تمامی اشکال سرمایه‌داری است.

ماهیت جهان‌شمول اعتراضات کنونی چیست؟

بدون بررسی ساختار درونی و قوانین حرکت روابط تولیدی سرمایه‌داری، سخن از ضرورت سلبیت بی محتوا است و هیچ کس بدون اثبات چگونگی ایجاد در ضرورت تغییر بنیادی میان کار و سرمایه، که به الغای کار دست‌مزدی و رفع مناسبات از خودبیگانه‌کننده‌ی انسان بت‌واره که بر هستی خویش حاکم گردد، به ماهیت جهان‌شمول این اعتراضات دست نخواهد یافت. بدون درک تاریخی ضرورت تشکیل و ادامه‌ی هستی این مناسبات و دیالکتیک منفیت نابودی آن، که آن‌جا «فردیت آزاد مبتنی بر رشد همه جانبه‌ی افراد و تابعیت آنان از بارآوری مشترک اجتماعی به مثابه ثروت اجتماعی آنان است» (۱) نمی‌توان تمامی توهامات ایدئولوژیکی پیش‌رفت این اعتراضات را بر پایه‌ی محکم تاریخ واقعی نهاد.

به دور از خیال‌پردازی انتزاعی روشن‌فکرانه، کالبدشکافی مبارزات اجتماعی - طبقاتی در جامعه‌ی ایران، دست‌خوش نگرش‌های بت‌وار از وضعیت جاری می‌باشد. و با همین نگرش است، که جهت جامعه تنها از بیرون به عنوان شرط اجتماعی واقعیت می‌پذیرد، به صورت جامعه‌گرایی و نه از درون و ذهنی، یعنی در هیات آفریننده‌اش در انسان اجتماعی. درک این موانع، شرط پیش‌روی گذار از این اوضاع است. امر واقع به طور عینی تنها بیان‌گر کشمکش‌های درونی نظام

در پاسخ به پتانسیل اعتراضات، قدرت قهری سرکوب تشدید یافته است؛ زیرا که اعتراض علیه بحران کنونی تنها نیروهای





جامعه‌ای نظیر ایران، که سرمایه به لحاظ ماهوی قدرت جذب کافی نیروی کار را هرگز نداشته است، تخریب ساختار خرد تولید به واسطه‌ی تبدیل شدن جامعه به بازار کالایی از خارج، سبب پروتاریزاسیون بدون امکان شرایط جذب در مناسبات اجتماعی تولید شده است. بر این جمعیت اضافی کار، سالانه بیش از یک میلیون نسل جدیدی از فروشندگان نیروی کار افزوده می‌شود. (دبیرکل خانه‌ی کارگر وضعیت واحدهای تولیدی کشور را بحرانی اعلام کرده و می‌گوید: طبق آمارهای رسمی طی سال گذشته ۱۰۰ هزار کارگر در بیش از یک‌هزار واحد تولیدی اخراج شده‌اند، «اعلام آمار: چهارم اردیبهشت ۱۳۹۱»، منبع «ایلنا».) ظرفیت توزیعی سرمایه، پاسخ این فروشندگان نیروی کار نیست. حفظ شرایط کار، رقابت برای اشتغال، قانون‌زدایی از شرایط کار، مرسوم بودن عقد قراردادهای پیمانی، موقت و سفید امضاء و عدم شمولیت قانون کار بر کارگاه‌های زیر ده نفر، مهم‌ترین موانع پیشاروی طبقه‌ی کارگر فاقد امکان ایران در برابر سرمایه است. با در نظر گرفتن تمامی موانع، از طرف دیگر تاثیر اضمحلال ایدئولوژیک چپ سنتی، تسلط سیاسی - ایدئولوژیک تشکلهای کارگری رژیم، سازمان‌گریزی در میان طبقه‌ی کارگر را تشدید نموده است.

تحت نسخه‌ها و دستورالعمل‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و گرت‌برداری از مدل‌های توسعه، سرمایه‌داری ایران اینک در اشکال دولتی و شبه دولتی - خصوصی در هم‌راستایی با ساختار جدید روابط تولیدی مبتنی بر بازار خودتنظیم و سرمایه‌ی بی‌مکان، سازمان‌دهی پیشین متمرکز کار و متعاقب با آن مقاومت طبقه‌ی کارگر را هم از دست‌یابی به امکان تاریخی پیشین خود به صورت تشکلهای اتحادیه - سندیکایی در هم کوبیده است. شرایط زندگی، کارگران را به مکانیزمی از روزمرگی فرو برده که رفتار و زندگی‌گریزی، بازتاب ناخودآگاه‌اش در تنظیمات زیستی گردیده و اساساً اصالت آن نیز بررسی نمی‌شود و بخش اعظم کارگران، همین واقعیت را به عنوان جهان خویش تلقی می‌کنند. به این ترتیب، اکنون شرایط جدید ساختار طبقاتی کارگران با پدیده‌ی جدیدی از روابط تولیدی مواجه می‌باشد، که جهت پاسخ به آن نیز باید متفاوت باشد. رازورزی برپایی این

برای ورود به بازار جهانی، سرمایه‌داری را در معرض دگرگونی قرار داد. رشد و توسعه یافتگی اقتصادی رشد پُر شتاب سرمایه بود، گسترش کمی طبقه‌ی کارگر هم که از درون به واسطه‌ی تحولات اجتماعی دچار دگرگونی وسیع گردیده بود، نسل جدید طبقه‌ی کارگری را در ایران به وجود آورد، که آن را دیگر با نیروی کار آزاد شده از زمین و مهاجر روستایی نمی‌توان سنجید. بدون آگاهی طبقاتی، مرز میان آگاهی عام اکثریت این نیروی کار جدید با اقلیت متوسط اجتماعی را خط سرخی از هم جدا نمی‌سازد. آنان خود را رعیت دگر شده به عنوان مزدبگیر شناسایی نمی‌کنند. از مهم‌ترین دست‌یافت‌های شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری پُر تحرک در جابه‌جایی‌های منطقه‌ای برای کسب سود بیشتر، دولت‌های کم‌مالیات، نیروی کار ارزان و گسیختن ساختار سازمان طبقاتی کارگران در کشورهای مرکز (متروپل)، در برابر امکانات متمرکز پیشین طبقه‌ی کارگر بود. سرمایه با تخصص‌زدایی بخشی از کارگران و سیال ساختن بخشی دیگر در جابه‌جایی‌های تولیدی، هم به ارزش‌زدایی از نیروی کار پرداخت و هم توان سازمان یافتگی آنان را سلب نموده است. کار دایم در سطح جهان و ایران ضربه‌ی اساسی خورده است و همین سبب گسیخته شدن وحدت طبقاتی کارگران می‌باشد. آن چه که اکنون طبقه‌ی کارگر را بیش از همه تهدید و تضعیف می‌کند، عدم امنیت شغلی، تعطیلی مکان کار و انتقال سرمایه به بخش‌ها و مناطق دیگر و یا سرمایه‌ی غیر تولیدی بی‌مکان به مثابه سرمایه‌ی مالی می‌باشد. در

سرمایه‌داری با بحران و تناقضات خویش نیست، تعرض و مقاومت فروشندگان نیروی کار در برابر این وضعیت، فاکتور امکان تاریخی حل و رفع این تضاد آشتی‌ناپذیر هم می‌تواند باشد. بدون نقش تعیین‌کننده‌ی عنصر تاریخی این گذار، نظام سیاسی سرمایه با خشونت جان‌کاهی مسئولیت عبور از این برزخ را اجرا خواهد نمود که در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه جریان دارد. این فقط دولت‌ها نبودند که بر سر میلیون‌ها انسان ناکرده گناه آتش افروختند، شرارت اندیشه و سخن انتلکتوئل‌های سرمایه‌هم‌راه با انسان بیگانه گشته از خود نیز خواستند اندکی از خاکستر بر جای مانده از آتش هول‌ناک بمباران‌ها نیز بر دست آنان بنشیند.

پاسخ به آینده، تکرار گذشته نیست. این تاکید مارکس که «بازنگری گذشته‌ها هم‌راه با تلقی درست از اوضاع حاضر، کلید درک گذشته را در اختیار ما می‌گذارد»، نگرش کنونی می‌تواند باشد، هم‌چنین در حرکت از حال به گذشته تاریخی نیز نقاط گسست تاریخ برجسته می‌شود. موقعیتی که اکنون طبقه‌ی کارگر با آن روبروست، تنها حضور خویش است؛ دهه‌ها از تاریخی که رهبری افرادی (نظیر یوسف افتخاری، علی امید و...) در سازمان‌دهی جنبش کارگری نقش اساسی داشتند، سپری گشته است. هم‌چنین احزاب و سازمان‌های رزمنده‌ی «هوادر طبقه‌ی کارگر» نیز اکنون در جامعه‌ی ایران حضور عینی و عملی ندارند. بعد از فروشنکی انقلاب ۱۳۵۷ و شکست و سرکوب تمامی احزاب و سازمان‌ها، با پایان گرفتن جنگ ایران و عراق، استراتژی تعدیل ساختاری - اقتصادی سازمان تولیدی جامعه

شکل نوین جنبش کارگری تاکنون بدون تشکل، حلقه‌ی گم شده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران و جهان هم می‌باشد. برافروختگی، فحاشی و خشم روشن فکرانه بر علیه کارگرانی که برای لقمه‌ای نان و حقوق معوقه مبارزه می‌نمایند، اما «لغو کار مزدی» را هنوز نمی‌توانند نشانه روند، در پاسخ به همین حلقه‌ی گم شده می‌باید جست؛ پس زیاد شتاب مکنید! طبقه‌ی کارگر ایران بایستی در مبارزات خودانگیخته‌اش به این تجربه دست یابد که از بدو پیدایی اتحادیه‌ها، آن‌ها تاریخا با ماندگاری در تنظیم شرایط کار با سرمایه از حک «لغو کار مزدی» بر روی پرچم خویش در ماندند و سپس که سندیکاها از بنیان کار غیرمولد برروئیدند، نقش سازمان‌دهی و اکنش سریع در برابر سرمایه را توانستند به سازمان‌دهی انقلابی کار تبدیل کنند و به برافزوده‌ای در ساختمان تریدیونیون دچار گردیدند. همین سردرگمی در یافتن آلترناتیو طبقاتی در برابر طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم به مثابه امری کلی و جهان‌شمول می‌باشد. متوسل شدن به شعار عام در امر کلی، بدون تشخیص امر مشخص، تنها معضل روشن‌فکران انتزاعی و اقتصاددان‌های بورژوا است.

بروز بحران تمام عیار اقتصادی - سیاسی و بیان اعتراض اجتماعی آن به صورت جنبش اجتماعی - طبقاتی سال ۱۳۸۸، نقطه عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی است. در جامعه‌ای تحت نظام دولت مستبد سرمایه با رژیم سیاسی استبدادی، بروز اشکال اعتراضات بسیار متفاوت اجتماعی به وضعیتی مشترک در برابر جمهوری اسلامی می‌باشد. تقلیل مقاومت و اعتراضات توسط برخی تنها به یک شکل آن، وارونه ساختن واقعیتی بود که طبقه‌ی کارگر موقعیت مناسب دگرگون‌ساز مبارزات ضد استبدادی را در ناآمادگی خویش به مبارزه‌ی طبقه علیه طبقه را از دست بدهد. ماهیت این بحران هم‌چنین ارتباط مستقیمی با سر باز نمودن بحران جهانی سرمایه، که از سال ۲۰۰۸ تشدید شده، و در اشکال اعتراضی شورش گرسنگان نان پا برهنه‌ها در مصر، در آفریقا و آمریکای مرکزی داشت. در تداوم همین اعتراضات بود، که جنبش طبقاتی در اعتراض به افزایش نرخ خوار و بار در تونس و مصر و بسیاری از کشورهای عربی به میدان التحریر کشید، که به سنبل جنبش اشغال وال‌استریت و خشمگینان میدان

خورشید اسپانیا و لندن و همه جا تبدیل گردیده است. زخم بحران اقتصادی در یونان، عفونت کُلیت‌گنیدگی ذاتی سرمایه را به نمایش گذاشت. فروکش کردن اعتراضات اجتماعی و تحریف ماهیت آن توسط جمهوری اسلامی به مضحکه‌ی انتخاباتی با عنوان «جریان فتنه» در فقدان رهبری انقلابی، سرپوش نهادن به رابطه‌ی بی‌واسطه میان اعتراضات قهرآمیز اجتماعی با عمق بحران را آشکار کرد. به واقع، فروکاستن وجوه طبقاتی، اقتصادی و مادی اعتراضات سال ۸۸ فقط بر وجه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، پوشانیدن نقش سیاست‌های انطباقی رژیم با نظام جهانی سرمایه، و تلاش برای مشارکت در ساختار آن دارد. جنبش کارگری با توجه به گستره‌ی اعتراضات و تفاوت‌های آن با خویش، زمانی به یک جنبش بالفعل، تاثیرگذار و رهبر تبدیل خواهد شد که نخست بر محدودیت‌های خویش آگاهی یافته و هم‌چنین پتانسیل دیگر حرکت‌های اجتماعی را اگر چه خلل جدی در ریشه‌های مادی و مناسبات تولیدی این نظام ایجاد نمی‌کنند، اما در نمادهای سیاسی - ایدئولوژیک جمهوری اسلامی شکاف باز می‌نمایند را پذیرا گردد. برای جنبش کارگری، مهم تمایز میان اشکال اعتراض، ماهیت مطالبات و کشف محدودیت‌های درونی سازمان‌ناپذیری طبقه‌ی کارگر می‌باشد.

به وضوح می‌توان گفت، طبقه‌ی کارگر نسبت به پیش از انقلاب ۵۷ در تمامی ابعاد خویش و از نظر کمی و کیفی توسعه یافته است. در نگرش بُت‌واره شده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، که کُلیت تشکیل دهنده‌ی جنبش‌های اجتماعی هست، به یک امر تجربی صرف فرو کاسته می‌شود. در چنین درکی، گذشته سرآغاز حرکت جدید می‌باشد. اگر ماهیت وجودی سرمایه در اشکال متنوع شیوه‌های تولیدی هم‌چنان بر اساس تولید ارزش اضافی استوار می‌باشد، ماهیت ذاتی طبقه‌ی کارگر نیز در اشکال متنوع سازمان‌یابی برای تحقق بخشی سوسیالیسم و لغو کار دست‌مزدی یک‌سره نواست. از آن جا که جنبش کارگری هنوز بر علیه قوانین دست‌مزدی مبارزه می‌کند، بنابراین هر گونه انتظار از آن در گسست از تمامیت تجارب و اشکال پیشین سازمان‌یابی یاوه است. ولی اندیشیدن طبقاتی به استراتژی سیاست کارگری در چگونگی

ترکیب اشکال پیشین، با وضعیت ساختار جدید که ضرب‌آهنگ متناسبی با هم پیدا نمی‌کنند، بایستی بتواند چالش طبقه‌ی کارگر باشد. ضرورت مبارزه، ضرورت اشکال نوین مبارزه را به هم‌راه می‌آورد.

ماحصل تاریخ دو سده‌ی گذشته جنبش‌های کارگری بر دو گونه شکل از سازمان‌دهی منجر گردید؛ به شکل احزاب سیاسی (سوسیال‌دموکرات و کمونیست) و معطوف به قدرت سیاسی، قدرتی که بر انسان فرمان راند و روح انسان در برخورد با آن تغییر ماهیت یافت. شکل دیگر آن در سازمان‌های کارگری (اتحادیه‌ها به عنوان مجموعه‌ی سازمان‌های توده‌ای کارگران و سندیکاها به عنوان سازمان‌های شغلی کار)، که در هیچ مقطع زمانی در سمت‌گرایش به کسب قدرت سیاسی قرار نگرفتند و تاریخ تمامی این اشکال از سازمان‌های مطالباتی در سده‌ی نوزدهم و بیستم به تنظیم شرایط میان کار و سرمایه و حفظ کار دست‌مزدی سپری گشت. احزاب رفرمیست به زواید سرمایه‌ی ناسیونال تبدیل گشته و احزاب کمونیست به بازسازی سرمایه از طریق سوسیالیسم دولتی مبادرت ورزیدند. در تمامی اشکال، بار منفی سنگین ایدئولوژیک این تجربه را طبقه‌ی کارگر پس‌اوسوسیالیسم دولتی متحمل شده است. اما پایان شکست دو سده‌ی اخیر، پایان جنبش طبقاتی نیست. نمایندگی طبقه از درون و بیرون به صورت احزاب و یا نخبگان بورکرات بر طبقه از طریق اتحادیه‌ها و سندیکاها پایان یافته است. چشم اندازهای نوینی بر جنبش‌های اجتماعی - طبقاتی گشوده شده‌اند. اگر چه عروج گونه‌ای از آنارشسیسم آنونوم تنها اعتراض به گذشته است، اما این اعتراضات در بُت‌وارگی به شکست خواهد انجامید و در دیالکتیک خردمندانه میان روش‌شناختی و شناخت روش (گذشته)، دوباره روی به قدرت سازمان سرتاسری، هماهنگ و تصمیم‌گیرنده و کُنش‌گر با مرکزیت غیر متمرکز منتخب و قابل تعویض می‌آورد.

در هیچ دوره‌ای از تاریخ، ضد انقلاب این چنین سرتاسری، متمرکز و هماهنگ برای برون رفت از بحران ذاتی نابودکننده‌ی سرمایه، که ریشه در بحران تولیدی دارد، به واکنش سریع نپرداخته بود. در برابر چنین قدرت مهارکننده و سرکوب‌گر ضد انقلابی، قدرت انقلابی و مهارکننده، ضرورت تاریخی است. در حوزه‌های



بسیاری از کشورهای بحرانی، از جمله ایران، که با بحران سیاسی نیز در هم آمیخته، وظایف مضاعفی در برابر طبقات کارگر این کشورها قرار گرفته است؛ نخست این که، مبارزات خود را سرتاسری کنند؛ و دوم این که، چشم انداز تدارک سازمان انترناسیونال پرولتری را داشته باشند. سرمایه در هر جایی که حضور دارد، مناسبات و روابط تولیدی مشترکی را به واسطه‌ی ماهیت وجودی خود آفریده است. نیروی انسانی استثمار شونده‌ی آن نیز ماهیتی مشترک دارد: طبقه‌ی کارگر جهان شمول. اما تا هنگامی که جنبش فعال و خودآگاه طبقه‌ی کارگر نتواند از جنبش سوسیالیستی دفاع نماید، جنبش سوسیالیستی به یک حرکت زنده بدل نخواهد شد. اگر طبقه‌ی کارگر نخواهد با ذات خویش در تضاد باشد، بدون تردید جنبش سوسیالیستی خویش را در مبارزات مطالباتی بیان خواهد نمود. این جنبش، تحقق سوسیالیسم را پیش از آن که تصویری از یک سره شدن موضوع تضاد میان کار و سرمایه مطرح گردد، بایستی در مبارزات جنبش کارگری تصریح نموده و بیان کند.

سوسیالیسم یک رویداد لحظه‌ای نیست، تحقق یک حرکت تاریخی - طبقاتی از جانب طبقه‌ای است که آگاهانه استقرار آن را به طور استراتژیک انتخاب نموده و اجرا می‌نماید. جنبش سوسیالیستی را به جز در اشکال دست‌آورد طبقه‌ی کارگر نمی‌توان تصور نمود. انقلاب سوسیالیستی به اعتبار درک تاریخی و قدرت طبقاتی و سازمان‌یابی سوسیالیستی کارگران در پیش برد اهداف مطالباتی نظیر کاهش ساعات کار، بهبود شرایط

زیستی و امنیت شغلی بروز می‌یابد. در غیر این صورت، بحران هویت انقلاب یکی از رازورزی‌های رویدادهای تاریخی است، که در جامعه‌ی ایران واقعیت تاریخی را نیز به اعماق خودبیگانگی کشانیده و انگیزه‌های انقلاب را با نتایج آن به داوری پُر ابهام می‌سپارد.

از آن جا که در یک جامعه‌ی بورژوایی، «فرد» کارگر به مثابه فروشنده‌ی نیروی کار در عین حال هم برده‌ی مزدی بوده و هم در زندگی اجتماعی مشارکت دارد، به عنوان محصول مناسبات تاریخی - طبقاتی مشمول شعار عام حقوق انسانی متمایز

از تفکیک همان فرد به مثابه انسان منفعل در درون منافع جمعی می‌شود. کارگر به عنوان فرد وارد گروه‌بندی‌های اجتماعی در مناسبات تولید می‌گردد. به این صورت، کارگر مزدبگیر اکنون هم به مثابه فعال اجتماعی در گروه‌بندی‌های طبقاتی به فعالیت در سازمان‌های شغلی می‌پردازد و هم به عنوان دگرسازکننده‌ی این مناسبات در میان مبارزه‌ی کار برعلیه سرمایه و لغو مناسبات بنیادین آن علیه کار دست‌مزدی و نفی این رابطه‌ی استثمار می‌کند. مهم این است، که این فعالیت‌ها بتوانند پیوند دیالکتیکی میان ضرورت‌های اقتصادی



و اراده‌ی سیاسی درون طبقه‌ی کارگر برقرار کنند. نظام سرمایه‌داری، انسان را از حیث نظام تعریف می‌کند و آن را به نیازمندی‌های سیستم فرو می‌کاهد. تکامل عینی نیروهای تولیدی بر اثر بحران‌ها دیگر پتانسیل تحمل تضادهای تشدید شونده‌اش را ندارد، جنبش کارگری آنتی‌تز این نظام تخریب‌گر می‌باشد. اما این قدرت نفی کننده تنها می‌تواند در وحدتی از عامل ذهنی میان جنبش طبقاتی و هدف آن برقرار گردد. ضرورت تحقق این امکان تاریخی، نه اجتناب‌ناپذیر است و نه اکنون از واقعیت موجود طبقه‌ی کارگر برمی‌آید و هم‌چنین به موازات آن عوامل

متعدد اعتراضی با پتانسیل‌های تخریبی قوی‌تری و با ایدئولوژی فراگیر در اشکال مختلفی نیز بروز می‌کنند، که در ترکیبی مجدد با نیروهای پیشین به صورت ضد انقلابی قدرت‌مندتر ظهور می‌نمایند. نظیر آن چه که در اروپای شرقی و روسیه به وقوع پیوست، در شمال آفریقا و کشورهای عربی و در جنوب آسیا پدید آمد. پایگاه اجتماعی - طبقاتی ظهور ضد انقلاب درون انقلاب، طبقه‌ی متوسطی است که به اعتبار مدرنیزاسیون اجتماعی و توسعه‌ی امکانات آموزشی و گسترش محدوده‌های شهری و در دست‌یافت به سهم سیاسی در تحکیم موقعیت خویش و در موقعیت انفعال طبقه‌ی کارگری، که مرزهایش با طبقه‌ی متوسط فرو ریخته است، به کنش‌گری فعال تبدیل گشته است. هر گونه عدم تمایز میان درهم‌آمیختگی، مرز بین طبقه‌ی کارگر با طبقه‌ی متوسط، در واقع ادغام محدوده‌های شرایط عینی، زمینه‌های تفکیک‌ناپذیری عوامل ذهنی این دو نیروی رودرو می‌باشند که توسط «پوپولیسم کارگری» با تئوری نظریه‌پردازانه انکار می‌شود.

نزدیک به یک‌سده اغتشاش و توهم در واگذار کردن روح انتقاد پرولتری به دکترین ضدامپریالیسم، تهی نمودن ظرفیت‌ها و توانایی‌های مستقل عمل طبقاتی می‌باشد، که تاکنون نیز افق‌های پرولتاریای کمونیست را تیره نموده است. شرایط ما به موقعیت بحرانی نظام جهانی سرمایه‌گره خورده است. اکنون عامل زمان بسیار تعیین کننده و اضطراری است، با نگاه به موقعیت آمادگی طبقه‌ی کارگر، امکان پیش‌رفت بسیار کند و حتماً انفعالی است. از طرف

دیگر، سرمایه در سطح جهانی نیز بنا به ماهیت بین‌المللی خویش تسلط خود را به حل موانع حرکت‌های مهارناپذیر از دست داده است. پیامدهای سیاسی این بحران به مثابه جنبش جهانی «وال استریت را اشغال کنید» ظهور یافته، تنها اعتماد به نفس گستاخانه‌ی سرمایه‌ی جهانی به ظرفیت ناانتقادی و عمل ناهم‌بسته‌ی طبقه‌ی کارگر بین‌المللی - به ویژه در اروپا، که از انسجام بیش‌تری نسبت به پراکندگی جهانی آن دارا است - استوار می‌باشد. با حرکت از نظارت و کنترل بر امر تولید، یعنی «محو گرسنگی و فقر» و «کار آبرومندانانه و



سطح زندگی مناسب» در سطح جهان، کلید آغاز هم‌بستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر جهانی می‌تواند باشد. اما این عمل اجتماعی - طبقاتی از ظرفیت اتحادیه‌های «مسئولیت‌پذیر» و بورکرات، که به نظم موجود وابسته‌اند، برنخواهد آمد. گسست حلقه‌ی پیوند میان شرایط موجود و شروع ممکن، تناقض درونی ساختار کنونی طبقه‌ی کارگر و جنبش طبقاتی آن می‌باشد و هم‌چنین کلید آغاز جنبش کارگری جامعه‌ی ایران نیز است. طبقه‌ی کارگر ایران در باور به امکان‌پذیری عمل جمعی و بدون آن که پیشاپیش اشکال سازمان‌یابی خود را فقط بر اساس توصیه‌ی تجربه‌باوران در نظر بگیرد، می‌تواند سازمان و ابزارهای مبارزاتی را در سراسر یک دوره‌ی حرکت‌های اجتماعی بیابد و از عهده‌ی حل مسایلی که بایستی بر دوش بگیرد، برآید.

جامعه‌ی ایران در شرایط کنونی، توسعه و تکامل خود را برای نوع دیگری از مناسبات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی فریاد می‌زند و حتا آلترناتیوهای بورژوازی، قدرت دگرگون‌ساز این طبقه را می‌شناسند و بر همین اساس رهبری ضد انقلابی «خیزش سبز» بعد از فروشکنی مماشست‌جویانه در برابر قدرت حاکم، ناگزیر رویکرد به طبقه‌ی کارگر پیدا نمود. زمان برای جنبش کارگری که بتواند جامعه را بر پایه‌ی نوع خاصی از حاکمیت سازمان دهد و کار را نه بر اساس انگیزه‌ی سرمایه‌دارانه، بلکه تولید را بر ارزش مصرفی آن به جای ارزش مبادله برتر شمارد و مناسبات اجتماعی تولید را در مناسبات تولید اجتماعی بیان کند و هم‌کاری مستقیم افراد را به عنوان کار تعاونی، یعنی سازمان‌دهی کمونیستی جامعه برنامه‌ریزی نماید، آماده است.

در ارزیابی نتایجی که از مبارزات اجتماعی پدید می‌آید، فقط پیروزی‌های بلاواسطه‌ی آن‌ها مورد نظر نیست، بلکه هم‌بستگی‌ها و اتحادیهایی است که همواره در هر مبارزه‌ی اجتماعی به طور مشترک شکل گرفته و از بین می‌روند، اما هر بار در کیفیتی بالاتر و کمیتی افزون‌تر دوباره ظهور می‌کنند. گرچه تمامی جنبش‌های اجتماعی به طور خودانگیخته سیری از مبارزه‌ی طبقاتی می‌باشد، اما هر جنبش اجتماعی مطلقاً در مبارزه‌ی طبقاتی محدود نمی‌شود. جنبش‌های دموکراتیک به مثابه امکاناتی عام، نظیر آزادی بیان و نشر در جامعه سر

برمی‌آورند، که لزوماً طبقاتی نیستند؛ اما پیش‌رفت هر شکل از مبارزه در ساحت اجتماعی به بیان منافع خاصی از طبقات منجر می‌گردد، که در پیش‌رفته‌ترین شکل آن مبارزه میان کار و سرمایه رقم می‌خورد. در چنین جامعه‌ای اگر قرار باشد هر جنبشی از مطالبات و مصاف‌های آن پدیدار گشته و به شناخت آید، مطالبات طبقه‌ی کارگر ایران هنوز مسیری طولانی در پیش خواهد داشت؛ هنوز اگر طرح‌ها و ایده‌های خیر محافل طرف‌دار طبقه‌ی کارگر ایران را نادیده انگاریم، با سطح مبارزات کنونی‌اش قابل تعریف به یک جنبش رشد یافته و پیش‌رو در مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌باشد. در شرایط کنونی، قیاس مقاومت و پذیرش طبقه‌ی کارگر در برابر قدرت اجتماعی - دولتی طبقه‌ی حاکم و ایده‌آل‌های محافل خیرخواه را که چیزی غیر از دمیدن روحیه‌ی سوسیالیستی نمی‌باشد، می‌توان یک‌سان تلقی نمود.

بیش از دو دهه بعد از پایان جنگ و آغاز بازسازی اقتصادی، هم‌راه با آن تعدیل نیروی کار از جانب دولت سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر ایران هنوز نتوانسته است مبارزات خود را فراتر از درخواست برای دست‌مزدهای معوقه‌ی خویش ببرد؛ این طبقه هنوز نتوانسته است معضل طبقاتی را به خودآگاهی خویش برای مبارزات مشترک تبدیل نماید. اعتراض‌های متعدد و مکرری علیه دست‌مزد و حقوق‌های معوقه رخ می‌دهد، اما نه تنها هیچ حرکت سرتاسری، که حتا منطقه‌ای در شاخه‌های کار و تولید به وجود نیامده است؛ گرچه «چپ» «اسطوره» ساز محفلی از هر حرکتی با شغف بسیار نتایج نهایی و آرمان‌گرایانه می‌گیرد. «اسطوره»ی طبقه‌ی کارگر توسط احزاب - محافل روشن‌فکری از واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی به ماورائیت کشیده شده، در خارج از مرزهای واقعیت خویش و در فضای ذهن تجربه‌باور و انتزاعی به‌واسطه تشکل‌هایی که هر یک نماینده‌ی صوری طبقه‌ی کارگر می‌باشند، به تناقض می‌رسد.

بر اساس آمار سازمان گسترش صنایع، فقط در واحدهای صنعتی کمیت عددی کارگران به پنج برابر پیش از انقلاب ۱۳۵۷ افزایش یافته است. هم‌زمان با رشد کمی طبقه‌ی کارگر، توسعه‌ی حجمی اقتصاد در جامعه نیز به میزان قابل توجهی رشد یافته است. ویژگی توسعه‌ی کنونی، ساختار اقتصادی

بیش از همه بر محور سیاسی - بورکراتیک و رشد گروه‌های بزرگ صنعتی بوده و در تمامی ابعاد، فعالیت‌های آن‌ها از تامین مواد اولیه تا توزیع کالاها بر محور درونی نهادهای برخاسته از سازمان تولید و توزیع آن قرار می‌گیرد. مدیریت این شکل ویژه‌ی سازمان‌دهی «درون‌گرایانه» نیز در اشکال دولتی و شبه دولتی - خصوصی، ساختار طبقه‌ی کارگر را فاقد انسجام درونی نموده و از طریق نهادهای وابسته به خود نظیر «خانه‌ی کارگر»، «شوراها و انجمن‌های اسلامی»، توانسته است حرکت‌های کارگری را تحت کنترل داشته باشد. در چنین شکلی از ساختار درون‌گرایانه، بازتاب کشمکش‌ها و جنگ میان جناح - باندهای درونی رژیم، و به واسطه‌ی نفوذ هر کدام درون این نهادها، نزاع میان آن‌ها نیز برخاسته از همان مدیریت دولتی و شبه دولتی - خصوصی این شکل از سازمان‌دهی اقتصادی - تولیدی می‌باشد. این گونه سازمان‌دهی درون‌گرایانه در نظام اقتصادی هم‌چنین نتوانسته است انحصار کنترل بخش مهم بازار، تولید و توزیع بورژوازی را تحت اختیار داشته باشد.

با چنین ساختاری از مناسبات ویژه‌ی سرمایه‌دارانه، دولت ضمن اختیار در تعیین صوری حداقل دست‌مزد ماهیانه، نه تنها طبقه‌ی کارگر را علی‌رغم گسترش وسیع و کمی آن از انسجام درونی گسیخته و در برابر قدرت انحصاری گروه‌های بزرگ سرمایه زیر فشار منفی سیاست تعدیل ناتوان نماید، بلکه بخش‌هایی از اقشار میانی (طبقه‌ی متوسط) جامعه را نیز تحت سیاست‌های اقتصادی تضعیف ساخته و به ویرانی بکشاند. انباشت که با این ویژگی سیاسی - بورکراتیک سرمایه و مبتنی بر روابط کالایی و پولی انجام می‌پذیرد، در واقع عمده‌گی تصاحب خصوصی آن و فرآیند تاریخی - اجتماعی کاپیتالیسمیون جامعه به طور عمودی از بالا و توسط دولت عملی می‌گردد. تحت این شرایط، اندام‌های اجتماعی این گونه رشد عمودی از بالا نیز در اشکال دولتی چنان که پیش‌تر اشاره شد، بروز می‌یابد. در پروسه‌ی این فرآیند رشد، که با حجم پنج برابری و بعد از تخریب ساختار طبقه‌ی کارگر در اوان انقلاب به پیش برده شد، طبقه‌ی کارگر کنونی ضمن گسیختگی درون طبقاتی با تناقض مبهمی درگیر است، که به جای دست یافتن به سیاست طبقاتی خویش که متناسب با این



ویژگی ساختاری سرمایه در جامعه باشد، به بیگانگی از شرایط خود گرفتار آمده است. بدین جهت، این طبقه بایستی بیش تر درگیر تشخیص شرایط خویش باشد تا ناکارآمدی تجربه‌گرایی ایده‌های پوپولیسم کارگری. به این ترتیب، جنبش کارگری در اضطراب بسیج یک جنبش طبقاتی - اجتماعی قدرت‌مند بایستی بتواند شرایطی را طی نموده باشد، که:

- ۱- نسبت به اعتراضات و خواسته‌های خویش و به بیان سیاسی آن آگاهی یافته باشد؛
- ۲- بتواند رابطه‌ای درونی میان مطالبات و سیاست مطالباتی در سطح ملی به وجود آورد؛
- ۳- چنان سازمان‌یابی و رهبری طبقاتی میان کارگران ایجاد شده باشد، که بتواند این مطالبات را به ضرورت عملی طبقه‌ی کارگر رهنمون ساخته و در گسترش ساختاری هم‌بستگی آن پیش‌رفت کرده باشد؛

هنوز هیچ کدام از این شروط در میان طبقه‌ی کارگر ایران به مفهوم مشخص و معین آن صورت نگرفته است. در شرایط کنونی، تامین شرایط زیستی به شکل معناداری موقعیت کارگران را از تبدیل این وضعیت به یک جنبش سرتاسری باز می‌دارد. برآورده ساختن نیازهای طبیعی هم‌چون خوراک، پوشاک و مسکن... هم‌راه با دیگر نیازهای ضروری به عنوان احتیاجات اجتماعی متناسب با شیوه‌ی زندگی، که محصول شرایط تاریخی هر جامعه‌ای می‌باشد، بستگی به سطح مبارزات طبقه‌ی کارگر و دامنه‌ی مطالبات آن دارد. هیچ دست‌آورد مطالباتی بدون پیوستار طبقاتی - اجتماعی و بدون سازمان‌های برخاسته از خودفعالی طبقه‌ی کارگر تحکیم نخواهد یافت. دست‌آوردهایی که در پی عصیان و شورش‌های موقتی به دست آیند، ماهیتی گذرا و برگشت‌پذیر دارند. درون این مبارزات، طبقه‌ی کارگر به ماهیت قوانین دست‌مزدی و مناسبات تولید و نیروی آنتی‌تری سازمان‌یابی آگاهی می‌یابد. در پیوستار چنین مبارزاتی، کارگران به آگاهی میان حداقل فیزیکی دست‌مزد و مطابقت آن با زمان کار و شدت استثمار و قوف پیدا می‌کنند؛ به فرق میان دست‌آوردهای مبارزاتی برای بهبودی اقتصادی و شرایط زیستی با مقولاتی نظیر تخصیص یارانه، حمایت‌های

اقتصادی از فقرا و عدالت‌پروری دولت با استفاده از درآمدهای رانتی از مزاددهای طبیعی پی می‌برند. یارانه‌ی نقدی به گونه‌ای یک «دست‌مزد اجتماعی» است، که حاصل مبادله‌ی ارزشی نمی‌باشد و یا بازتوزیع ثروت در مقابل تولید یا افزایش کارایی و بارآوری تولید اجتماعی نیست. ماهیت بهبودیابی شرایط زیستی طبقه‌ی کارگر بر اساس مبارزات او با آن بهبودیابی که به واسطه‌ی توزیع یارانه‌ها در جامعه از سوی دولت صورت می‌گیرد، تفاوت مهمی دارد. تفاوت میان وابسته ساختن فرودستان و خانوار طبقه‌ی کارگر به دولت با تشدید تقابل میان دولت به مثابه طبقه‌ی حاکم و سرمایه‌داران با طبقه‌ی کارگر جامعه می‌باشد. نظام بانکی و توزیع کارت خرید اعتباری، واگذاری تسهیلات مسکن و ارایه‌ی وام‌های درازمدت، به طور ریاکارانه بخشی از طبقه‌ی کارگر فعال در مناسبات تولید را هم در کلیت سیستم سهیم ساخته است. نتیجه‌ی این تسهیلات، قرار دادن کارگران زیر بار بدهی، بیمه نمودن کارگران برای فروش نیروی کار در سکوت می‌باشد. افزون بر این، هدف‌مندسازی یارانه‌ها مرز میان دولت با طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان پیرامونی آن را در یک ورطه‌ی توهّم‌آمیز جدی مخدوش نموده است. فارغ از این که هدف‌مندسازی یارانه‌ای تا چه اندازه بتواند تاثیر مستقیمی بر زندگی طبقه‌ی کارگر بگذارد، اما هدفی را که دنبال می‌کند، حذف یارانه‌هایی است که پیش‌تر طبقه‌ی کارگر کم‌تر از آن بهره‌مند می‌شد، اما پرداخت نقدی آن به خانوارهای کارگری به تعداد افراد، اگر از طرفی بر وضعیت اقتصادی رفاهی آنان

بتواند موثر باشد، از جانب دیگر نسبت تقابل این رابطه‌ی محافظه‌کارانه با تورم و گرانی حاصل از طراحی یارانه‌ای را درون توهمات گم‌راه‌کننده میان طبقه‌ی کارگر دشوار می‌سازد.

تنظیم نظام اقتصادی از جانب دولت و طبقه‌ی حاکم در توزیع ثروت اجتماعی و درآمد جهت بهره‌مندی افراد جامعه از امکانات عمومی، مسئولیتی است که می‌باید دولت نظام سرمایه‌داری در قبال بازتولید نیروی کار و نیازمندی‌های آن بر عهده داشته باشد. اما این مسئولیت را دولت در شرایط بازتوزیع درآمد مزاددهای طبیعی به کسب و خرید آرای قدرت تبدیل می‌نماید. افزایش و ارتقای بارآوری تولید، مطلقاً با هدف سود از جانب سرمایه نگریسته می‌شود؛ اگر سرمایه می‌توانست بیست و چهار ساعت نیروی کار کارگر را جهت کسب ارزش اضافی به کار گیرد، از این موقعیت دریغ نمی‌کرد. اما سرمایه بایستی ضمن حفظ نیروی کار کارگر برای روز بعد و روزهای آتی، هم‌چنین نسل بعدی کارگران را برای تداوم انباشت مداوم بازتولید نماید. هم‌چنین مقاومت کارگران در برابر آزمندی سرمایه، دست‌یابی سرمایه به سود را در جهت افزایش بارآوری تولید به سوی پیش‌رفت ابزار کار و مدیریت تولید وامی‌دارد. در این میان، پیش‌رفت ابزار کار، مستلزم فراهم آوردن خدمات پایه‌ای، ارتقای رشد کارآمدی نیروی کار و آموزش آن می‌باشد. مجموعه‌ی این فعل و انفعالات، تغییر استانداردهای زیستی جامعه و از جمله کارگران را به هم‌راه دارد. آیا طرح هدف‌مندی یارانه‌ها را می‌توان به مفهوم تغییر استانداردهای زیستی جامعه و



گرایش دولت در جمهوری اسلامی را به سمت «دولت رفاه» به شمار آورد؟

پدیده‌ی «دولت رفاه» پاسخ به بحران نظام جهانی سرمایه در سال ۱۹۲۹ در برابر انقلاب، رویکرد به دولت‌گرایی کینزی، حجیم شدن دولت و فرم‌پذیری سرمایه در رویکرد به شیوه‌ی جدیدی از تولید انبوه و شرکت دادن طبقه‌ی کارگر در سهمی از تولید بود. هم‌راه با غلبه دولت‌گرایی در کشورهای مرکزی (متروپل) و گشودن بازارهای وسیع جهانی در برابر تولید کالایی و هم‌چنین توزیع سرمایه در استفاده از نیروی کار ارزان، سرمایه‌ی یکی از طولانی‌ترین دوران رونق خود را در تاریخ خویش گذرانید. سرمایه‌ی خودگستر با حجیم‌ترین انباشت در سطح جهانی و سرازیر نمودن آن به کشورهای مرکز، سودهای مافوق را نصیب خود نمود. رهبران سازمان‌های کارگری در زیر سایه‌ی رونق اقتصادی و با مسئولیت‌پذیری در برابر سرمایه، ضمن بوروکراتیزه کردن طبقه‌ی کارگر، اتحادیه‌ها را هم به اجزای دولتی تبدیل نمودند. در قبال ظهور «دولت رفاه»، افزایش نرخ اشتغال، افزایش قیمت نیروی کار، بیمه‌ی بیکاری و خدماتی، گسترش حوزه‌های آموزش عمومی و فنی نیروی کار و در مجموع بهبودی شرایط زیستی طبقه‌ی کارگر صورت پذیرفت. اما قانون عام انباشت سرمایه هم‌راه با گرایش نرخ نزولی سود همانا قانون فروپاشی آن نیز می‌باشد. سرانجام «دولت رفاه» با افزونی قدرت لجام‌گسیخته سرمایه‌ی مالی بی‌مکان، پایان رونق شیوه‌ی تولیدی فوردیستی و غلبه تفکر لیبرالی، دگرگونی در ساختار دولت و کوچک‌سازی و کاستن از نقش آن در امر کنترل و فعالیت‌های سرمایه، منجر به زدودن سیاست‌های رفاهی هم‌چنین قانون‌زدایی از جامعه به ضرر طبقه‌ی کارگر بود. اما آن چه که اکنون در جوامع متروپل از استانداردهای رفاهی بر جای مانده، با سقوط بیش از حد آن از شرایط موجود به وقوع پیوستن فاجعه خواهد بود.

اکنون با توجه به مختصات «دولت رفاه» و فرجام آن، با این که منظور از هدف‌مندی یارانه‌ها انجام رفم در «سازمان‌دهی تولید» است؛ اما از آن جا که محور اجرای این سیاست بر چگونگی توزیع منابع استوار گردیده است. بر اساس داده‌های آماری از جانب «دیوان محاسبات کشور» در تاریخ شهریور ۱۳۹۰، «طرح هدف‌مند کردن

یارانه‌ها، بر محور اجرای تقسیم منابع میان نسبت‌های خانوار، بخش تولید و دولت قرار دارد، به طوری که سهم یارانه‌های خانوارها از مجموع کل، پنجاه درصد برای سیاست‌های حمایتی، بیست درصد سهم دولت به منظور پیش‌گیری از افزایش کسری بودجه و سی درصد باقی‌مانده برای افزایش سطح فیزیکی و تکنولوژیک تولید و دانش فنی آن می‌باشد. اتفاقی که با شروع آن رخ داده، اختصاص دادن سهم دولت به توزیع نقدینگی در سطح یارانه‌های خانوارها و نیز هم‌چنین عدم توزیع و مصرف آن بخش از سهم در بخش حمایت از تولید بوده است.»

بنابراین، هنگامی که اعتراضات روزمره‌ی کارگران به دلیل عدم دریافت منظم دست‌مزد دائمی همواره با تعویق، مساعده‌پردازی و در اشکال بست‌نشینی و قهرآمیز به پایان می‌رسد، طبقه‌ی کارگر و بیکاران و اقشاری که یارانه به آنان تعلق می‌گیرد، چگونه خواهند توانست یارانه‌ی نقدی را به عنوان شکل دائمی درآمدی برای مخارج مصرفی خویش تلقی کنند؟ درآمدی که بر اساس حداقل مزد به مثابه میانگین قیمت کار مزدبگیر به حساب نمی‌آید، بلکه از دید جمهوری اسلامی به معنی «اطعام» که اجرای عدالت و وظیفه‌ی سیر کردن فقرا است، فهمیده می‌شود. به این ترتیب، از «جامعه‌ی رفاهی» مورد نظر جمهوری اسلامی، نه دولت رفاه که «سیری شکمی» فقرا مد نظر می‌باشد؛ پس در این «جامعه‌ی رفاهی»، توهم تحقق نهادهای اجتماعی، تشکیل سازمان‌های مستقل کارگری، دست‌یابی به آموزش عمومی و فنی فرزندان کارگران، ممنوعیت کار کودک، دست‌رسی عام به بیمه‌های اجتماعی و درمانی، حق داشتن مسکن و ساعات کار محدود با دست‌مزد واقعی متناسب با ارزش نیروی کار و... که بازتوزیع بخشی از درآمد اجتماعی برای تامین هزینه‌های تولید می‌باشد، فقط یک نیرنگ است.

جهان در میانه‌ی پایان عصر کهن و آغاز عصر نوین قرار گرفته است؛ لیکن تا زمانی که نیروی طبقه‌ی کارگر - که اکثریت عظیم آن جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد - نتواند پایان این نظام رو به انحطاط را فراهم آورد و پاسخ اضطراری سرنوشت انسان را بدهد، مدافعان نظام منحط در فقدان پاسخ از جانب طبقه‌ی کارگر با وصله پینه کردن دوباره‌ی نظام درهم شکسته‌ی موجود،

آن را با فجایعی بیش‌تر بر جهان پیاده خواهند نمود. آنان دل‌داری فریدریش فون هایک، اقتصاددان اتریشی - آلمانی و واعظ نظریه‌ی «دست نامریی بازار خودتنظیم» را تکرار خواهند کرد، که: «وضع کنونی جهان می‌تواند نتیجه‌ی خطای خودمان باشد»، آفتی در سرمایه‌داری نیست! تاریخ زنجیره‌ای از مراحل می‌باشد و سرمایه‌داری نیز فقط یک مرحله از مجموعه‌ی مراحل تاکنونی نظام‌های طبقاتی است، که در شرایط حاضر ناتوان از پاسخ به نیازهای اجتماعی دوران کنونی می‌باشد. مبارزه‌ی علیه شرایط موجود در سرتاسر جهان در جریان است: یونان، اسپانیا، ایتالیا، مصر و روسیه تا قلب دژ سرمایه‌داری جهان، یعنی وال‌استریت، را می‌نوردد. طبقه‌ی کارگر ایران نیز بر ویرانه‌های الگوهای مکتبی و خطی فروپاشیده، می‌تواند با خودفعالی و خوداندیشی و با تکیه بر عمل طبقاتی نقش دگرگون‌کننده را به انجام رساند.

آوریل ۲۰۱۲

۱- مارکس، «گروندریسه» مجلد یکم.

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

- در رد یا قبول مطالب آزاد است.
علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواهد رسیده؛
- فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛

- در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌فواهد مطلب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛

- تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛
- نسخه‌ی ارسال را پس نمی‌فرستد؛

- مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛